

تبیین ثابت و متغیر با روش فقهی

عبدالجواد ابراهیمی

چکیده

اسلام، دینی است که به همه شئون زندگی انسان توجه دارد و در همه زمینه‌های فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی برای انسان برنامه و دستورالعمل زندگی آورده است. اسلام، نظام تشریحی کاملی دارد که در همه ابعاد جامعه دخالت می‌کند و دستورهای آن به گونه‌ای فراگیر است که قوانین اجتماعی، سیاسی، نظامی و خانوادگی و... را نیز در بر می‌گیرد.

اکنون باید دید چگونه اسلام با داشتن قوانین محدود می‌تواند پاسخگوی همه نیازها و موضوعاتی باشد که در هر عصری ممکن است در جوامع بشری به وجود آید. پاسخی که در اسلام به این سؤال داده می‌شود، بیانگر رمز پویایی و جاودانگی شریعت اسلامی و توانایی انطباق آن با همه عصرهاست. وجود دو عنصر در تشریح اسلامی موجب پویایی، انطباق با موضوعات و حوادث در همه زمانها و سبب جاودانگی شریعت اسلام می‌شود: ۱- استغناي ذاتی شریعت که ثابت و جاودانگی اسلام را تضمین می‌کند. ۲- سیستمی که امکان انطباق شریعت را محقق سازد. عنصر اول در جامعیت کتاب و سنت تبلور پیدا می‌کند و عنصر دوم شامل عواملی چون اجتهاد، ولی‌امر، ملاکداری احکام و حجیت عقل می‌شود که در متن مقاله به آنها پرداخته شده است.

هدف تشریح قوانین اجتماعی

هدف از تشریح قوانین اجتماعی این است که زندگی اجتماعی پا بگیرد و جامعه از کشمکشهایی که آن را به سوی نابودی می‌کشاند در امان باشد. از اینرو قوانین اجتماعی و نظام تشریحی فقط از آن جهت، مطلوب واقع می‌شود که وسیله‌ای برای تأمین زندگی اجتماعی و نظم بخشیدن به آن و مانعی برای اضمحلال جامعه به شمار رود. بنابر این، رابطه نزدیکی میان قوانین اجتماعی و واقعیت جامعه و نیازهای آن وجود دارد. بر این اساس، تحولات اجتماعی و دگرگونی در مقتضیات، تغییر قوانین اجتماعی را در پی خواهد داشت و به همین دلیل، قانونی که با توجه به وضعیتی خاص وضع شده است در وضعیت دیگری مفید نیست و هدف تشریح و وضع آن را تأمین نمی‌کند؛ زیرا مقتضیات زمان و قوانین اجتماعی با دگرگونی‌های جوامع و گونه‌های مختلف زندگی تغییر می‌یابد. در نتیجه، قانون کهنه نمی‌تواند برای رفع نیازهای جامعه نوین مفید واقع شود. اکنون جای طرح مجدد این سؤال است که چگونه قانونی ثابت می‌تواند جامعه بشری را، در حالی که کانون تحولات فراوان است به نظم در آورد و بر آن تطبیق کند. برای پاسخ دادن به این سؤال دو مطلب را باید بررسی کرد: ۱- آیا همه شئون زندگی انسان، دستخوش تغییر و تحول است؟ ۲- چگونه امور متغیر در شریعت ثابت، تشریح می‌شود؟ اگر این دو مطلب، پاسخ روشنی بیابد، پاسخ سؤال مذکور نیز روشن خواهد شد.

شامل نشدن تغییر به همه شئون زندگی

آیا همه شئون زندگی انسان، دستخوش تغییر و تحول است؟ هرگز همه شئون زندگی انسان، دستخوش تغییر و تحول نیست؛ زیرا انسان غیر از وضعیت متغیر زندگی، کششها و غرایزی دارد که هویت و شخصیت انسانی او را شکل می‌دهد و او را از سایر حیوانات ممتاز می‌سازد. آن روحیات و غرایز همواره ملازم وجود انسان هستند و با گذشت زمان از او جدا نمی‌شوند. در این موارد، قوانینی لازم

است تا به گرایشهای آدمی جهت صحیح ببخشد و آنها را تعدیل کند و از افراط و تفریط باز دارد. چنین قوانینی که مطابق فطرت ثابت هستند و برای تعدیل و تنظیم آن وضع شده‌اند با جاودانگی آن، جاوید خواهند بود. مواردی که ذیلاً بیان می‌کنیم برای توضیح مطلب، مفید است:

الف - حق مداری تشریح دینی و ثبات حق

انسان از آن جهت که موجودی اجتماعی است، برای حفظ حیات و بقای نسل خود به زندگی اجتماعی و خانوادگی نیاز دارد و این دو از بنیانهای زندگی انسان هستند که هرگز از آغاز پیدایش او از او جدا نشده‌اند. چون پایه‌های قانونگذاری الهی بر اساس حق و عدالت استوار، و به دیگر سخن بر اساس ملاکهای واقعی پایه‌ریزی شده است، با دوام حق و عدالت نفس الامری، تداوم می‌یابد و جاوید می‌ماند.

ب - لحاظ طبیعت و روابط طبیعی در قانونگذاری دینی

قانونگذاری دینی، طبیعت انسان و روابط طبیعی او را در نظر می‌گیرد. چون حکم شرعی بر اساس این بینش به طبیعت و روابط طبیعی تعلق می‌گیرد با ثبات و دوام طبیعت، ثبات و دوام می‌یابد؛ مثلاً مرد و زن هر کدام طبیعت خاص خود را دارند و هر یک به اقتضای طبیعت خاص و ثابت خود به قانونی نیاز دارد که با دیگری مغایر است؛ لکن قانون متعلق به طبیعت هر یک به دلیل ثبات طبیعت خاص او، ثبات جاودانه پیدا می‌کند. در روابط خانوادگی نیز مطلب به همین منوال است؛ مثلاً رابطه فرزند با والدین و رابطه برادر با برادر یا خواهر و ... در خانواده، ثبات و دوام همیشگی دارد. احکامی که به این روابط، شکل صحیح و نظم خداپسند می‌دهد همچون لزوم احترام متقابل و حرکت کردن بر اساس ارزشهای معنوی و اخلاقی و نظیر احکام مربوط به ارث، ثابت خواهند بود و گذر زمان، غبار فرسودگی و کهنگی بر چهره تابان آنها نخواهد افشاند.

ج - قانونگذاری دینی پشتوانه سلامت اخلاق ثابت

یکی از اهداف قانونگذاری اسلامی، پاسداری از اخلاق و ارزشهای اخلاقی است و چون، ارزشهای اخلاقی حکایت از واقعیه‌های نفس الامری می‌کند، اموری ثابت است و تغییری در آنها راه ندارد، احکام اسلامی که به منظور صیانت آنها وضع می‌شود از همان

ثبات برخوردار خواهد بود؛ مثلاً میگساری، قماربازی و آزادی جنسی از طرف اسلام ممنوع اعلام شده و شارع مقدس به تحریم آنها حکم فرموده، زیرا ضرر آنها ثابت است و باگذشت زمان، تغییر پیدا نمی‌کند. چه اینکه میگساری، همواره موجب ازاله عقل است و قمار، همیشه عداوت و دشمنی را در جامعه پایه‌ریزی می‌کند؛ افزون بر اینکه دستاورد آن از مصداقهای «اکل مال بالباطل» است و آزادی جنسی، دائماً نسل و حرث را از بین می‌برد و کانون خانواده را به خطر می‌اندازد. در نتیجه به این دلیل که ملاکات اینگونه احکام ثابت و همیشگی است، احکامی هم که به دلیل وجود اینگونه ملاکات وضع و تشریح شده است، ثابت و همیشگی خواهد بود. بنابراین، تحولات اجتماعی، همواره موجب دگرگونی قوانین مربوط به زندگی انسان نمی‌شود. زیرا احکام و قوانین ثابت اسلامی از یک طرف به منظور پاسخگویی به نیازهای ثابت انسان جعل می‌شود و از سوی دیگر به ملاکات واقعی وابسته است که آنها در ذات خود تغییر نمی‌کنند و در نتیجه، این احکام هم در ذات خود هیچگونه تغییری نمی‌یابند.^۱

کیفیت تشریح متغیرات در شریعت ثابت اسلامی

مقررات و قوانین

انسان علاوه بر اینکه غرائز و روحیات ثابتی دارد به شرایط زمانی و مکانی دیگری وابسته است که همواره در حال تغییر است و وضع آدمی نسبت به آنها دگرگون می‌شود. این شرایط متغیر است که احکام متغیری را طلب می‌کند.

در فقه اسلامی احکام متغیر را، که به شرایط متغیر تعلق می‌گیرد، «مقررات» می‌نامند، و احکام ثابت را، که به زمینه‌ها و ملاکات ثابت تعلق می‌گیرد، «قوانین» می‌گویند.

مقررات اسلامی از قوانین کلی اسلامی جدا نیست بلکه انشا و تشریح آنها در پرتو قوانین ثابت، صورت می‌گیرد به گونه‌ای که در تناقض با آنها نباشد و موجب تعطیل آنها نگردد؛ به تعبیر دیگر، سیستم قانونگذاری اسلامی از دو عنصر اساسی تشکیل می‌شود: ۱ - قوانین کلی که خطوط اصلی و غیر قابل تغییر شریعت را تشکیل می‌دهد. ۲ - عنصر استنباط که خطوط فرعی و احکام جزئی را با توجه با قوانین کلی و خطوط اصلی، معلوم

و مشخص می‌کند.

تجدد و تغییر احکام اسلامی در عنصر دوّم سیستم قانونگذاری اسلامی به دلیل دگرگونی در موضوعات و عناوین احکام، قابل توجیه است.

نمونه‌هایی از قانونگذاری مقررات و احکام متغیر

۱- روابط سیاسی و دیپلماتیک

بر دولت اسلامی، رعایت مصالح اسلام و مسلمانها واجب است. این، یک اصل ثابت و قاعده عمومی است. اما چگونگی رعایت حال اسلام و مسلمانها با اختلاف اوضاع زمانی و مکانی تغییر می‌کند؛ مثلاً گاهی اقتضای صلح و گاهی اقتضای جنگ دارد و بدین سان مقررات و احکام خاص، در این زمینه با اختلاف وضعیت، تغییر می‌کند اما هرگز از چارچوب قانون عمومی، که همان رعایت مصالح مسلمین است و آیات قرآنی بر آن دلالت می‌کند، خارج نمی‌شود.

برخی از آیات قرآن که بر قانون عام در این زمینه دلالت دارند از این قرارند:

الف - لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا^۲

ب - لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ وَ أَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.^۳

۲- روابط سیاسی اقتصادی

گاهی مصلحت اسلام و جامعه اسلامی حکم می‌کند که میان مسلمانها با یکدیگر یا مسلمانها با غیر مسلمانها قراردادها و پیمانهای اقتصادی و تجاری بسته شود و گاهی مصلحت، خلاف آن را اقتضا می‌کند. بنابراین، عقد قرارداد در اوضاع متغیر گاهی لازم و با مصلحت است و گاهی مضر و زیانبار، اما آنچه به صورت اصلی ثابت، رعایت آن واجب است و در هیچ وضعیتی تغییر نمی‌کند، مصلحت اسلام و مسلمانهاست.

حکم مرحوم میرزای شیرازی در مورد تحریم تنباکو از همین قبیل است؛ زیرا در

قرارداد تنباکو، که میان ایران و انگلیس منعقد شده بود، حقوق سیاسی و اقتصادی مسلمانها ضایع می‌شد.

۳- دفاع از کیان اسلام

دفاع از کیان اسلام و پاسداری از استقلال و مرزهای کشور اسلامی واجب، و این قانونی ثابت و تغییرناپذیر است. به همین دلیل خداوند متعال به مسلمانها فرمان می‌دهد تا برای تأمین این هدف از همه نیروها و امکانات استفاده کنند: و اعداؤلهم ما استطعتم من قوّة،^۴ این اصلی ثابت در اسلام است؛ کیفیت دفاع و نوع استخدام نیروها و سلاحها به وضعیت زمان و مکانی وابسته است که با توجه به آن اصل کلی و ثابت، احکام و مقررات آن، استنباط، و بموقع اجرا گذاشته می‌شود.

۴- نشر علم و فرهنگ اسلامی

اسلام به جامعه اسلامی و متولیان آن فرمان می‌دهد تا به نشر علم و فرهنگ، که ضامن سیادت مادی و معنوی آنان است، اهتمام ورزند و جهل و نادانی را از جامعه بشری ریشه کن کنند. از نظر اسلام این مطلب از فرایض دینی به شمار می‌رود که به صورت اصلی ثابت و تغییرناپذیر معرفی می‌شود. اما نوع علم و خصوصیات آن که در وضعیتهای مختلف تغییر می‌کند به نظر حاکم اسلامی مربوط می‌شود؛ زیرا او به نیازهای عصر خود از همگان داناتر است.

۵- حفظ نظام و امنیت راهها

در زمینه چگونگی حفظ نظام و تأمین امنیت راهها و نیز سامان بخشیدن به امور داخلی جامعه اسلامی، که در وضعیت زمانی و مکانی مختلف تغییر می‌کند، هیچگونه حکم خاصی وجود ندارد، اما رسیدن به این هدفها همواره مورد تأکید اسلام است و از واجبات بسیار بزرگ تلقی می‌شود. چگونگی رسیدن به این اهداف و تعیین نوع وسایلی که در تحقق آنها مؤثر است به اوضاع خاص زمانی برمی‌گردد و در پرتو قوانین ثابت، تبیین می‌شود.

۶- تغییر عنوانها و موضوعات

اسلام در زمینه تصرف مال دیگران، اصل ثابتی را بیان می‌کند که از آیات شریف

قرآن استفاده می‌شود: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» «حرمتِ اَکَل مال به باطل». فقها بر این اصل، شرطی را در صحّت عقد بیع، متفرّع ساخته و چنین گفته‌اند: در صحت معامله، وجود فایده مشروع شرط است وگرنه معامله صحیح نیست و به همین دلیل، خرید و فروش «خون» را تحریم کرده‌اند؛

اما این تحریم، حکمی فرعی است که از آن اصل کلی (حرمت اکل مال باطل) استنباط شده است. توجّه به این نکته لازم است که حکم در مسأله «حرمت خرید و فروش خون» روی عنوان رفته است که در این صورت، موضوع حکم، عنوان مرگّب است؛ زیرا حرمت بیع خون بر فرض این است که فایده حلال بر آن مترتب نشود؛ پس خون به تنهایی موضوع حرمت بیع نیست. با توجه به این نکته، می‌گوییم در وضعیتی که عنوان مذکور تغییر کند و بتوان برای خون، فایده حلال اثبات کرد (چنانکه امروزه، فواید حیاتی فراوانی برای خون ثابت است). حکم نیز تغییر می‌کند و جای خود را به حلیّت بیع می‌دهد.^۵

تفسیر غلط از پویایی شریعت

برخی از نویسندگان، که از اسلام و چگونگی انطباق شریعت اسلامی با تحولات و مقتضیات زمان آگاهی ندارند به گونه‌ای انطباق آن را با متغییرات زمانی، توجیه می‌کنند که نتیجه‌ای جز از بین رفتن احکام اسلام ندارد. اینان چنین می‌پندارند که همه تعلیمات و معارف اسلام در دو دسته کلی خلاصه می‌شود:

۱- اصول اعتقادی، همچون توحید، نبوت و معاد

۲- احکام عبادی، مثل نماز، روزه، حج و ...

به گمان این گروه، دین، فقط آن دسته از معارف است که به اصول اعتقادی و احکام عبادی مربوط، و هیچ پیوند حقیقی با قوانین اجتماعی و احکامی که مربوط به زندگی اجتماعی انسان می‌شود، ندارد. چون چنین است، تغییر احکام و قوانین اجتماعی به حسب مقتضیات زمان، موجب تغییر در حقیقت دین و تحول شریعت اسلامی نمی‌شود. اینان، دین را مجموعه‌ای از معارف مربوط به توحید، عبادت و آخرت معرفی، و رابطه

دین را با دنیا و مسائل جدّی زندگی، قوانین اجتماعی و سیاست بکلی انکار می‌کنند و نادیده می‌گیرند. چنین برداشتی در واقع، ایمان به بعضی از محتوای شریعت و کفر به بعضی دیگر آن، و اثر اجتماعی آن، این است که اسلام را یکسره از صحنه‌های مختلف زندگی بیرون کنند و در مساجد، محصور سازند و قوانین اجتماعی را به دلخواه خود یا به دلخواه دنیا خواهان درآورند و زمام امور زندگی مردم را به دست بیگانگان بسپارند.

رمز پویایی و جاودانگی شریعت اسلامی

اسلام دینی است که به همه شئون زندگی انسان توجه دارد و در همه زمینه‌های فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی برای انسان برنامه و دستور العمل زندگی آورده است. تعالیم اسلام، تنها در احکام عبادی و اخلاقی، آن هم به صورت فردی میان انسان و خدا، خلاصه نمی‌شود؛ بلکه اسلام نظام تشریحی کاملی دارد که در همه شئون جامعه دخالت می‌کند و دستورهای آن به گونه‌ای فراگیر است که شامل قوانین اجتماعی، سیاسی، نظامی و خانوادگی نیز می‌شود. اسلام مدّعی است که انسان را از هر گونه تشریحی غیر از تشریح اسلامی بی‌نیاز می‌کند. اکنون باید دید چگونه اسلام با داشتن قوانین محدود می‌تواند پاسخگوی همه نیازها و موضوعاتی باشد که در هر عصری ممکن است در جوامع بشری به وجود آید. پاسخی که در اسلام به این سؤال داده می‌شود، بیانگر رمز پویایی و جاودانگی شریعت اسلامی و توانایی انطباق آن با همه عصرهاست.

توضیح اینکه وجود دو عنصر در قانونگذاری اسلامی موجب پویایی، انطباق با موضوعات و حوادث در همه زمانها و سبب جاودانگی شریعت اسلامی می‌شود:

۱- استغناي ذاتي شريعت که ثبات و جاودانگی اسلام را تضمین می‌کند.

۲- سیستمی که امکان انطباق شریعت را محقق می‌سازد.

عنصر اول در جامعیت کتاب و سنت تبلور پیدا می‌کند و عنصر دوم شامل عواملی چون اجتهاد، ولی امر، ملاکداری احکام و حجیت عقل می‌شود. برای روشن شدن بحث، بررسی این عنوانها ضرورت دارد.

جامعیت کتاب و سنت

پیش از این درباره کتاب و سنت مطالبی بیان کردیم. اینجا در صدد بیان این نکته هستیم که سیستم قانونگذاری اسلامی به این دلیل که بر کتاب و سنت تکیه می‌کند، واجد اصول و قواعد عامی می‌گردد که آنها زمینه استنباط احکام بیشماری را فراهم می‌کنند که در همه زمانها، مورد نیاز جوامع بشری، و این یکی از عواملی است که شریعت اسلامی را از هر سیستم قانونگذاری بی‌نیاز می‌کند.

در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - عن عمر بن قیس عن ابي جعفر (ع) قال سمعته يقول: ان الله تبارك و تعالی لم يدع شيئاً يحتاج اليه الامّة الا انزله في كتابه و بيّنه لرسوله و جعل لكلّ شيء حداً و جعل عليه دليلاً يدل عليه، و جعل على من تعدى ذلك الحدّ حداً.

۲ - مرحوم کلینی با اسناد خود از ابي عبدالله (ع) چنین روایت کرده است: قال سمعته يقول: ما من شيء الا و فيه كتاب او سنة.

۳ - ... عن سماعه عن ابي الحسن موسى (ع) قال: قلت له: اكل شيء في كتاب الله و سنة نبيه، او تقولون فيه؟ قال: بل كل شيء في كتاب الله و سنة نبيه.

اجتهاد و نقش آن در تشريع اسلامی

تعریفی که فقها برای اجتهاد بیان کرده‌اند، «استفراغ الوسع فی استنباط الاحکام الشرعيه عن ادلتها التفصيليه» است. واضح است که در اسلام، مشرع و قانونگذار فقط خداوند متعال است. بنابراین اجتهاد و استنباط به معنای قانونگذاری و تشريع نیست بلکه به معنای کشف احکام فرعی از کتاب و سنت و سایر ادله (اجماع، عقل) است.

در کتاب و سنت، اصول و احکام کلی به صورت قواعد عمومی فقهی بیان شده است. همچنین روش شرح و تفسیر آن اصول و چگونگی تطبیق آنها بر موارد جزئی بیان شده، اما انجام آن بر عهده کسانی گذاشته شده است که واجد صلاحیتهای لازم برای تفسیر قوانین کلی و تطبیقی آنها بر موارد جزئی هستند. در فقه، اصول و قواعد کلی را

کبریات ادله، و موارد جزئی را صغریات ادله می‌گویند.

پیشوایان معصوم از همان صدر اسلام برای اینکه نیاز جوامع بشری را در مورد احکام جزئی و تشریح اسلامی به معنای کشف حکم الهی بر طرف سازند، استنباط حکم شرعی را به افرادی می‌آموختند و آنها را بر انجام این کار موظف می‌ساختند:

۱ - علینا لقاء الاصول و علیکم التفریع.^۷

تفریع، استخراج فروع از اصول کلی و قواعد فقهی و تطبیق آنها بر موارد جزئی و صغریات است که مجتهد واجد شرایط، این کار را می‌کند؛ چنانکه در سخن معصوم ملاحظه می‌شود «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» و نیز در حدیث پیامبر «لَا ضَرَرَ وَلَا ضَارَرَ فِي الْإِسْلَامِ». اصلی کلی بیان شده است که به تفسیر و تطبیق بر موارد جزئی نیاز دارد. تشخیص صغریات و موارد جزئی و اینکه چه چیزی می‌تواند مصداق آن اصل کلی باشد و تطبیق قواعد کلی (کبریات ادله) بر موارد جزئی (صغریات) اجتهاد نامیده می‌شود.

۲ - سخن امام محمد باقر (ع) در جواب سؤال زراره و محمد بن مسلم که چنین پرسیدند: ما نقول في الصلوة في السفر كيف هي و كم هي؟ - فرمودند: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»^۸ فصار التقصير في السفر واجباً كوجوب التمام في الحضر. قالوا قلنا: أمّا قال الله عزّ وجلّ: «فليس عليكم جناح» و لم يقل: «افعلوا» فكيف اوجب ذلك كما اوجب التمام في الحضر؟ فقال (ع): أو ليس قد قال الله عزّ وجلّ: «أَنَّ الصَّافَةَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»^۹ الا ترون أنّ الطواف بهما واجب مفروض لأنّ الله عزّ وجلّ ذكره في كتابه وصنعه نبيّه و كذلك التقصير شيء صنعه النبي و ذكره الله في كتابه.^{۱۰}

نقش ولی امر در پر کردن نقاط فراغ تشریح

به رغم اینکه اسلام به حکم فطرت بر تصدّی منصب ولایت امر از سوی اشخاص با صلاحیت تأکید می‌کند، حکومت و ولایت آنها را در طول ولایت خداوند متعال معرفی، و تنها خدا را حاکم حقیقی قلمداد می‌کند: «الاله الحکم»^{۱۱}. بر اساس این بینش،

ولی امر، منصب ولایت و حکومت را برای تأمین مصالح امت بر اساس احکام خداوند می‌پذیرد. از این مطلب، دو نکته به عنوان مبنای بحث روشن می‌شود:

۱ - حکم ولی امر بر اساس احکام، قوانین و ضوابط اسلامی است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «و ان احکم بینهم بما انزل الله، ولا تتبع اهواءهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک»^{۱۲}

«اَنَا انزلنا الیک الکتاب با لِحَقِّ لِتَحکَم بَینَ النَّاسِ بِمَا ارَاکَ اللهُ»^{۱۳}

۲ - ولی امر، باید واجد شرایطی باشد که بر اساس آن بتواند حکم خدا را از کتاب و سنت استنباط کند و همچنین با تشخیص صحیح موضوعات، احکام الهی را اجرا و از این طریق، سنت پیامبر و عترت ائمه معصومین (ع) را زنده کند. بنابراین، حکم شرعی که از منصب ولایت به مرحله اجرا گذاشته می‌شود سه مرحله را سپری می‌کند:

۱ - مرحله تشریح - چنانکه پیش از این هم گفتیم در اسلام، تنها قانونگذار و مشرّع حقیقی، خدای متعال است که با وضع و تشریح قوانین کلی در کتاب و سنت (ما آتاکم الرسول فخذوه) زمینه استنباط و استخراج همه احکامی که بشر به آنها نیاز دارد فراهم کرده است.

۲ - مرحله استنباط - فقیه واجد شرایط با به کارگیری فنون استنباط، احکام فرعی را بر اساس قوانین کلی که در کتاب و سنت (به معنای وسیعش که شامل عترت هم می‌شود) وجود دارد به دست می‌آورد و آن را در قالب فتوا بیان می‌کند.

۳ - مرحله صدور و اجرای حکم - در این مرحله است که ولی امر با تشخیص موضوعات مختلف در زمینه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی، مادی و معنوی، اقتصادی و فرهنگی و ... حکم مناسب را از منابع معتبر فقهی (کتاب، سنت، اجماع و عقل) به دست می‌آورد و اجرای آن را تضمین می‌کند. محقق بزرگ، مرحوم میرزای نایینی در کتاب ارزشمند خود «تنبيه الامة و تنزیه الملّه» مطالب ارزنده و مبسوطی در این باره دارد که خلاصه آن از این قرار است: حاکم اسلامی می‌تواند هر نوع مقرراتی را که به نظر او برای مصلحت جامعه لازم است و نیازهای مردم را بر طرف می‌کند وضع کند.^{۱۴} البته،

واضح است که نظر مرحوم نایینی با این مبنا که نظر حاکم اسلامی نباید با احکام کلی و قوانین الهی تنافی داشته باشد، قابل جمع است.

آنچه در این مقام، برای صاحبان نظر می‌تواند از اهمیت والایی برخوردار باشد این است که چگونه و چرا جامعه اسلامی علاوه بر فتوای فقیه به حکم حاکم اسلامی نیز نیاز دارد. (این بحث در صورتی که فقیه و حاکم، مصداق واحدی داشته باشند نیز قابل بررسی است.) چگونه ولی امر خلأهای مربوط به مقررات مورد نیاز جامعه را بر طرف، و با حکم خود نیازهای تشریحی را تأمین می‌کند؟

برای پاسخ، تحلیل حقیقت فتوا و حکم، بیش از هر مطلبی، ضروری به نظر می‌رسد؛ لذا به تحلیل فتوا و حکم می‌پردازیم تا بدین وسیله احکام متغیر، تبیین فقهی خود را به دست آورد.

تحلیل حکم و فتوا یا تبیین فقهی احکام متغیر

از مسائل مهمی که در زمینه احکام متغیر به تبیین نیاز دارد، تحلیل و تبیین فقهی «حکم و فتواست».

تحلیل فتوا

فتوا، حکم شرعی است که فقیه آن را از بیان شرعی (کتاب و سنت) با استفاده از روش فقهی (استنباط و تطبیق صغریات بر کبریات) به دست می‌آورد. ویژگی آشکار فتوا این است که در ذات خود قابل تطبیق بر موارد بیشمار است و به صورت قضایای حقیقیه بیان می‌شود؛ مثلاً فقیه در عصر خود به دلیل وجود وضعیتی که موجب صدور فتوای خاصی است، چنین فتوا می‌دهد که معامله خون، باطل، و آنچه از این معامله برای طرفین آن حاصل شود حرام است. این فتوا در ذات خود شامل همه مواردی است که شرایط یکسانی داشته باشند، اما باید توجه داشت که علت صدور این فتوا آن بوده که در آن عصر، خون دارای "منفعت حلال" نبوده (یعنی منفعت صحیح و مشروع نداشته است) و از مصداقهای "اکل مال به باطل" بوده و چون حکم شرعی روی این عنوان رفته است (عنوان خون از آن جهت که منفعت حلال ندارد) با تغییر عنوان، حکم مذکور نیز تغییر می‌کند و جای خود را به حکم دیگری می‌دهد؛ چنانکه امروز

می‌بینیم استفاده‌های حیاتی برای خون وجود دارد و به همین دلیل با قیمت زیادی معامله می‌شود. در این فرض که فقیه، حکم به صحت معامله مذکور می‌کند و حلیت مالی را که از فروش خون به دست می‌آید اعلام می‌دارد، فتوای جدید خود را به دلیل اینکه خون عنوان جدیدی پیدا کرده است، صادر می‌کند.

در اینجا توجه به دو نکته لازم است:

- ۱- وقتی سخن از حکم شرعی به میان می‌آید، منظور اصطلاح خاص فقهی است که در مقابل موضوع قرار دارد؛ لذا اعم از فتوای فقیه و حکم حاکم است.
- ۲- عنوانی که حکم شرعی به آن تعلق می‌گیرد، ممکن است اجزای متعددی داشته؛ و به اصطلاح مرکب باشد؛ چنانکه در مورد صحت و بطلان خرید و فروش خون، حکم شرعی بر عنوان خاصی مترتب می‌شود که آن عنوان ممکن است با شرایط متغیر، تغییر پیدا کند.

تحلیل حکم

حکم، انشای الزام به چیزی یا انشای ثبوت واقعیتی است. تفاوت میان حکم و فتوا این است که در حکم حاکم، انشا معتبر است ولی در فتوا، انشا معتبر نیست بلکه در فتوا فقط اخبار فقیه از فهم خود از کتاب و سنت، اعتبار دارد؛ حال، با توجه به اینکه تفاوت میان حکم و فتوا را بیان کردیم، وقت آن است که به بررسی این مطلب پردازیم که اساساً چه نیازی به حکم حاکم در جامعه اسلامی وجود دارد؛ بویژه در صورتی که حاکم اسلامی اهل فتوا باشد و مقلدان بتوانند به فتوای او عمل کنند.

همان گونه که از تعریف حکم به دست آمد در صورتی که وجود حکم (در مقابل فتوا) در جامعه اسلامی، نیاز است که حاکم اسلامی انجام یا ترک کاری را به دلیل وجود مصلحت مهمتر یا مفسده مهمتری، متعیناً ضروری کند و از فرد خاص یا جامعه اسلامی، انجام یا ترک آن را الزاماً انتظار داشته باشد. از این بیان چند مطلب استفاده می‌شود: ۱- حکم در موردی صادر می‌شود که فرد یا جامعه اسلامی به دلیل وجود دو مصلحت یا دو مفسده متزاحم یا دو حکم متزاحم، نمی‌تواند به وظیفه اصلی و حقیقی خود عمل کند.

۲ - حکم در موردی صادر می‌شود که موضوع و عنوان خارجی آن دقیقاً معرفی شود و به اصطلاح به صورت "قضیه خارجی" اعلام گردد؛ بر خلاف فتوا که به صورت "قضیه حقیقیه" اعلام می‌شود.

۳ - حکم در موردی صادر می‌شود که الزام و تضمین، جزء حقیقت آن محسوب شود و فرد یا جامعه را به انجام مفاد آن، وادار کند؛ بر خلاف فتوا که حقیقت آن را اخبار تشکیل می‌دهد و هیچگونه انگیزشی از جانب فتوا متوجه مقلد نمی‌شود.

۴ - حکم در موردی صادر می‌شود که به دلیل داشتن اعتبار و حجیت فراگیر، همهٔ آحاد جامعهٔ اسلامی اعم از فقیهان و عوامان مردم، ملزم به رعایت آن باشند، بر خلاف فتوا که در مورد کسانی که قادر بر استنباط هستند هیچگونه اعتبار و حجیتی ندارند.

۵ - حکم در موردی صادر می‌شود که در متعلق آن مصلحت یا مفسده وجود داشته باشد. نکته شایان ذکر این است که حکم حاکم اسلامی گرچه از نظر مفهومی با فتوای فقیه متفاوت است لکن از نظر مصداقی به این دلیل که حاکم اسلامی، همان فقیه عادل است، حکم او نیز با فتوای فقیه، مساوقت دارد. از همین روست که حکم حاکم، حجّت و طریق شرعی به سوی واقع است و همچون سایر نشانه‌ها و شیوه‌ها به حساب می‌آید و واقع را تغییر نمی‌دهد و در عرض آن هم منظور نمی‌شود. این، تنها شباهت و وجه اشتراکی است که از نظر مفهومی میان فتوا و حکم وجود دارد.

شباهت میان حکم و فتوا نیاز چندانی به توضیح و تأکید ندارد. اما آنچه مایهٔ تشخیص حکم می‌گردد و آن را از فتوا ممتاز می‌سازد به تبیین نیاز دارد. لذا با بیان مثالهای متعارف در فقه و تطبیق آنها بر تفاوت‌های مذکور، هویت حکم را بیشتر بیان می‌کنیم:

الف - وجوب تقیه حکمی شرعی است که به دلیل مصلحت موجود در متعلق آن، تشریح شده است؛ لکن گاهی این مصلحت با مصلحت مهمتری تراحم می‌کند که در این صورت، مصلحت مهمتر مقدم داشته می‌شود. البته در موارد تراحم احکام یا تراحم ملاکات آنها، معیارهایی از کتاب و سنت وجود دارد که با توجه به آنها یکی از متراحمین مقدم داشته می‌شود؛ چنانکه امام حسین (ع) از جدّ بزرگوارش چنین نقل می‌کند: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ نَاكِنًا عَهْدَهُ مُخَالَفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)

يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان، فلم يغير عليه بفعل ولا قول، كان حقاً على الله ان يدخله مدخله». ^{۱۵} اینجاست که وجوب تقیّه، جای خود را به وجوب مبارزه می‌دهد.

ب - مسأله ثبوت هلال از اموری است که در اوضاع خاصی (وضعیتی که مردم، علمی به ثبوت آن ندارند.) با نظر و حکم ولی امر ثابت می‌شود و همه آثار شرعی بر آن مترتب می‌گردد. حکم حاکم در چنین موردی بسان فتوا نیست؛ زیرا در فتوا چنین خبر داده می‌شود که اگر شخصی خودش هلال را رؤیت کند یا دو نفر عادل خبر دهند یا شیاع مفید علم صورت پذیرد آن روز عید، و روزه آن حرام است؛ لکن چنانکه ملاحظه می‌شود، چنین فتوایی در وضعیتی که مردم در تحیّر به سر می‌برند و هیچ علم و بیّنه‌ای به کمک آنها نمی‌شتابد، هیچ مشکلی را از آنها حلّ نمی‌کند. در مواردی از این قبیل، جامعه به حکم ولی امر احتیاج دارد تا بر اساس آن بتواند به صورتی مشخص، مشکل خود را حلّ کند؛ مثلاً درباره اعمال حجّ خود همچون قربانی و ... تصمیم بگیرد یا در همه اموری که در واقع بر ثبوت هلال متوقف است، راه خود را تشخیص دهد. شایان ذکر است مسأله ثبوت هلال، که نتایج اجتماعی، عبادی فراوان نظیر رمضان واحد، عید واحد، و موقف واحد در پی دارد در روایات زیادی مطرح شده و با انگیزه دفع اختلاف از میان جامعه و از بین بردن هرج و مرج، بر عهده ولی امر گذاشته شده است. ^{۱۶}

با توجه به گفته شد، حکم ولی امر در واقع بیانگر عنوانهای ثانوی، ملاکات اهمّ، و مصالح بیشتری است که به موجب آنها اجرای مفاد حکم، ضرورت و فوریت می‌یابد و در صورت عدم اجرای آن، جامعه اسلامی مصلحت مهمتری را از دست می‌دهد و به همین دلیل جامعه احتیاج به حکم ولی امر دارد و ولی امر به عنوان یک شعور و اراده برتر، با تشخیص مصالح و مفاسد جامعه، احکام مناسبی را بر اساس کتاب و سنت وضع می‌کند و به موقع اجرا می‌گذارد و بدین سان، اسلام با معرفی منصب ولایت، خواسته‌ها و نیازهای جوامع بشری را در زمینه وضع قوانین و صدور احکام، تأمین می‌کند.

یادداشتها

- ۱- ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳ تألیف استاد جعفر سبحانی
- ۲- نساء / ۱۴۱
- ۳- ممتحنه / ۸- ۹
- ۴- ر.ک: انفال / ۶۰
- ۵- ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۴۹- ۲۵۵
- ۶- ر.ک: الکافی «باب الرد الی الكتاب و السنة» ج ۱ ص ۵۹- ۶۲
و ر.ک: خطبه ۱۸ نهج البلاغه - استدلال حضرت علی (ع) درباره جامعیت حکام شریعت
و ر.ک: عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۰ درباره وظیفه فقیه در تعارض روایات
- ۷- ر.ک: وسائل الشیعه ج ۱۸، حدیث ۵۱ و ۵۲
- ۸- ر.ک: نساء / ۱۰۱
- ۹- ر.ک: بقره / ۱۵۸
- ۱۰- ر.ک: وسائل الشیعه ج ۵، ص ۵۳۸، باب ۲۲ از ابواب صلوة المسافر حدیث ۲.
- ۱۱- ر.ک: انعام / ۵۷ و ۶۲
- ۱۲- ر.ک: مائده / ۴۹
- ۱۳- ر.ک: نساء / ۵
- ۱۴- ر.ک: تنبیه الامة و تنزیه الملّه ص ۹۷
- ۱۵- ر.ک: تاریخ طبری، و مقتل خوارزمی
- ۱۶- ر.ک: وسائل الشیعه ج ۷ باب ۷ از ابواب احکام شهر رمضان، حدیث ۱
و وسائل الشیعه ج ۷ باب ۵۷ از ابواب مایمسک عندالصائم حدیث ۵ و حدیث ۴، حدیث ۶، حدیث ۱، حدیث ۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی